

میزان شناخت

استاد محقق سید جعفر سیدان



فهرست مطالب:

پیشگفتار

مکتب مادیون

مکتب صوفیان

مکتب فلاسفه

مکتب عرفان و اشراق

مکتب وحی

معاد جسمانی و روحانی

آیات کریمه قرآن

احادیث شریفه

نظر آخوند ملاصدرا در مساله معاد جسمانی

رد نظریه ملاصدرا در گفتار سه شخصیت ارزنده



پیشگفتار

یکی از مهمترین موضوعات دینی پیدا کردن راه درست و صحیح برای شناخت معارف دین است ، زیرا که ساختار فکری انسان نسبت به انتخاب هر راهی تغییر می کند و در نتیجه اعتقاداتی برای انسان حاصل می شود که این اعتقادات در نهایت موجب رستگاری و یا گمراهی انسان می گردد.

به جهت سؤال بعضی از دوستان در مورد میزان شناخت در مسائل اعتقادی مقاله ای که دیماه ۱۳۶۴ در این زمینه به مجله کیهان فرهنگی ارائه شده بود ، با قدری تغییر بصورت نوشته حاضر در آمد که به طور مختصر میزان شناخت در مطالب اعتقادی در آن مطرح شده است .

امید است بدین وسیله گامی به سوی رسیدن به اعتقادات صحیح برداشته باشیم .



بسم الله الرحمن الرحيم

با توجه به اهمیت و ارزش بیش و شناخت و این که شناخت صحیح
مهمترین امتیاز انسان است . مروری به اختصار به میزان شناخت در اهمّ
مکتبهای بشری نموده و سپس با ارائه میزان صحیح به مقایسه بعضی از نتایج
روشها می پردازیم .

با این که ارزش و سندیت ادراک و تعقل فی الجمله مورد قبول
مکتبهای مختلف است ، با این حال دانشمندان و تحقیق کنندگان در حقایق
هستی و جهان ، به میزان های گوناگون برای شناخت صحیح نظر داده اند .



مکتب مادیون:

میزان رسیدگی به واقع و حقیقت در نظر مادیون، حس و تجربه است. اینان می گویند افکار و آرائی که بر اساس تجربه و حس مشخص گردیده است مورد قبول است و بس.

در جواب نظریه فوق با توجه به این که حواس نقش مهمی در رسیدن به بسیاری از حقایق دارد تا آنجا که گفته اند: « من فقد حساً فقد فقدَ علماً^۱ ». دلایل متعددی بطلان گفتار مادیون را روشن می سازد که اکنون بعضی از آن ها را متذکر می شویم:

الف - خطای حواس از مسائل بدیهی و قطعی و مورد قبول همه است. بنابراین حس خود نیازمند به میزان و وسیلهٔ سنجش دیگری است. ب - قواعد و قوانین کلیه ای که در علوم مختلف مانند حساب و هندسه، طبیعیات و سایر علوم مورد قبول همهٔ عقلاست کلی است، در حالی که تمامی افراد آن قوانین، یک به یک حس نشده و به وسیلهٔ حس بررسی نشده است.

مکتب صوفیان

۱- هرکس یکی از حواس خود را از دست دهد علمی را از دست داده است.



در نظر متصوفه با توجه به ارزش درک و تعقل در بسیاری از مسائل عادی، میزان شناخت و وسیله رسیدن به واقعیت های جهان، کشف و مکاشفه است و گویند: « پای استدلالیان چوبین بود».

اینان معتقدند که بسیاری از حقایق مهم هستی را جز با کشف و شهود نمی توان فهمید و لذا اهل استدلال را در بسیاری از مسائل عاجز و راجل دانسته و می گویند راه رسیدن به آن حقایق مهمه « **طور وراء طور العقل** »^۱. نظریه این گروه نیز مخدوش و ناتمام است. با توجه به این که احیاناً کشف و شهود می تواند حقیقتی را بیابد ولی نمی تواند میزان رسیدن به حقایق باشد؛ زیرا:

اولاً: در بسیاری از موارد، مکاشفه افراد با یکدیگر متفاوت و متضاد است. بنابراین برای تمیز درست از نادرست به میزانی غیر از مکاشفه نیازمند خواهد بود.

ثانیاً: احتمال این که آنچه در مکاشفه مشاهده شده است اثر همان ریاضت ها و مقدمات مکاشفات باشد، نه رسیدن به واقع؛ بسیار

۱- حالت و گونه ای است به غیر حالت و گونه عقل.



است مانند آثاری که از استعمال بعضی از ادویه حاصل می شود که اثر ادویه است نه بیانگر واقع.^۱

مکتب فلاسفه

در روش فلسفی تنها عقل، میزان شناخت حقایق است و در این مکتب آنچه با تعقل و استدلال بدست نیاید از اعتبار ساقط است و نمی توان آن را پذیرفت و در این روش مانند روش های قبلی، شرع و مکتب وحی نفیاً و اثباتاً مطرح نیست؛ یعنی یک فیلسوف بر اساس برهان و استدلال حرکت می

۱- ثالثاً: بسیاری از کشف ها با مسائل یقینی و قطعی ما مخالف است، پس نمی تواند میزان باشد. مانند کشف محیی الدین بن عربی که در فص داودیه از فصوص الحکم می گوید: « و لهذا مات رسول الله (ص) و ما نصّ بخلافه عنه إلی أحد و لا عینه لعلمه أن فی أمته من یاخذ الخلافه عن ربّه فیکون خلیفه عن الله مع الموافقه فی الحکم المشروع. فلما علم ذلك - ص - لم لاجر الامر.

صاحب کتاب ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، ص ۴۱۰، پس از شرح عبارت فوق در پاورقی می گوید: شک نیست که رسول الله برای خود وصی تعیین فرمود و آن امیرالمؤمنین علی(ع) بود چنانچه شک نیست که رسول الله در حین ارتحال تعیین خلیفه فرمود، زیرا چون قلم و کاغذ خواست، عمر گفت: کتاب خدا ما را کافی است » و انّ الرجل لیهجروا و کار به مشاجره و نزاع در حضور رسوالله کشید به تفصیلی که در کتب فریقین مذکور است. در عین حال رسول الله می دانست که در میان امتش کسی هست که خلیفه است و اوست که در حقیقت جانشین آن جناب است و اگر خیلی جمود و سماجت در ظاهر لفظ بشود باید گفت که شیخ صاحب عصمت نبود، و در اول کتاب تصریح کرد که گفت من رسول و نبی نیستم ولی وارثم و حارس آخرتم و چون صاحب عصمت و رسول و نبی نیست، کشف او را که اخذ از حق تعالی است به حسب معتقد و سوابق انس و الفت اشتباهی روی آورد.



کند و موافقت و مخالفت نتیجهٔ روش او با شرع مورد توجه نمی باشد و در خصوص فلاسفهٔ اسلامی به اختصار نکته ای در همین نوشته آمده است که خواهید خواند.

یکی از اشکالاتی که در مورد روش فلسفی به نظر می رسد این است که گفته می شود، عقل هر کجا راه یابد به معنای واقعی کلمه هر چه را درک نموده و حکم نماید بدون تردید مورد قبول و پذیرش است. اما از طرفی با اعتراف بسیاری از عقلاء و به حکم اختلاف اصولی و اساسی در حد تضاد، آن هم در اکثر مسائل مهم که با مراجعه به هر کتاب فلسفی مشخص است، روشن می شود که عقل در همهٔ مسائل راه ندارد و شعاع روشنگر عقل محدود و بسیاری از مسائل مهم از پوشش نور عقل خارج است.

و نیز بسیاری از مسائل که در محدودهٔ عقل می باشد زمینه های وصولی عقل به آن حقایق بسیار دقیق است تا آنجا که به ندرت توفیق رسیدن به آن ها برای بزرگان بشر دست می دهد، از این جهت به این نتیجه می رسم که کاربرد عقل، کاربرد محدودی است و نمی توان در همهٔ مسائل از آن استفاده کرد و آن را میزان کامل و کافی دانست.

تضاد مبانی و نظریات شیخ اشراق و شیخ الفلاسفه ابن سینا و آخوند ملاصدرا و دیگر فلاسفه در اکثر مسائل مهم علم، اراده، حدوث و قدم، فاعلیت



حضرت حق، حرکت در جوهر، اتحاد عاقل و معقول، اصالت وجود، تشکیک، وحدت وجود، مسأله روح، کیفیت حشر و معاد و دیگر مسائل فلسفی کاملاً این روشن را مخطور و ناامن می نمایاند.

از آنچه که گذشت نتیجه گرفته می شود که حجیت عقل به جای خود محفوظ، ولی نکته قابل توجه این است که کاربرد عقل محدود است و نمی توان با این کاربرد محدود در همه مباحث و مسائل مطمئناً به او تکیه کرد.

بنابراین روشن است که راه صحیح در رسیدن به حقایق هستی و جهان در محدوده مستقلات عقلیه که عموماً در آن متفقد، همان اتکای به عقل است و بعد از اعتقاد به خداوند متعال و رسالت خاتم انبیاء و مکتب وحی که با همین عقل فطری ثابت می شود راه اطمینان بخش و صحیح همان تدبیر و تعقل در وحی است. و آنچه از وحی روشن و معتبر، سنداً و دلالتاً به وضوح استفاده شود همان حق و حقیقت است، در غیر اینصورت خطر اشتباهات بزرگ برای انسان بسیار خواهد بود.

به همین مطلب مرحوم شیخ انصاری رحمه الله، در بحث قطع کتاب رسائل توجه داده اند. آنجا که پس از منع اکید از اتکاء به براهین عقلیه و اقیسه مختلفه در استنباط احکام فرموده اند:



« و أوجب من ذلك ترك الخوض في المطالب العقليه
النظريه لإدراك ما يتعلق بأصول الدّين فأنه تعريض للهلاك
الدائم و العذاب الخالد و قد أُشير الى ذلك عند النهي عن
الخوض في مسأله القضاء و القدر.»

واجب تر از ترک تکیه به استدلالات عقليه در احکام، ترک
فرورفتن در مطالب عقليه نظريه برای درک آنچه مربوط به اصول
دين است می باشد که همانا با این روش، خود را در معرض هلاک
دائم و عذاب هميشگی قرار دادن است و به این مطلب اشاره شده
است هنگام نهی از فرورفتن در مسأله قضا و قدر.
در این قسمت از بحث، تذکر سه مطلب لازم به نظر می رسد:

۱- اگر گفته شود اختلاف فلاسفه در مسائل مختلف را نمی توان دلیل
بر نادرستی و عدم اطمینان به روش فلسفی دانست همانطور که اختلاف فقهاء
را نمی توان دلیل بر نادرستی فقه و فقاہت بشمار آورد.
گوییم: مقایسه بین روش فلاسفه و فقهاء در جهت مورد نظر، مقایسه
صحيحی نیست، زیرا:

اولاً: فلاسفه مدعی قطع به واقع و رسیدن به حقیقت می باشند؛ ولی
با توجه به اختلاف شدیدشان با یکدیگر با توجه به آنچه گفته شد قطع آور



نخواهد بود، اما فقها مدعی قطع نبوده و اختلافشان چیزی را بر خلاف مدعی آن ها ثابت نمی کند بلکه می گویند که استنباط ما در بسیاری از موارد برایمان اطمینان آور است.

ثانیاً: فقهاء، براساس تکلیفی که دارند عمل نموده اند، تکلیفی قطعی و یقینی، و آن مراجعه به کتاب و سنت و فرموده های عترت است. تمسک به دو ثقل عظیم جسته اند و اگر در استنباط آن ها اشتباهی پیش آید معذورند، چه این که راهی جز این ندارند.

به خلاف فلاسفه که مدعی رسیدن به واقع می باشند و چون در ارتباط با عقاید و معارف هستند باید راهشان یقینی باشد و اگر یک در هزار احتمال خلاف واقع دهند، باید از آن اعتقاد صرف نظر نموده و واقع را همانطور که هست به اجمال و ابهام و هر آنچه که هست معتقد گردند بلکه با توجه به پذیرش وحی باید به تدبیر در وحی بپردازند:

۲- از مرحوم شیخ انصاری (اعلی الله مقامه الشریف) نقل شد که: « پرهیز از استدلالات عقلیه در اصول دین لازم است»، در حالی که فقهاء می فرمایند: در اصول دین تقلید جایز نیست.

این دو مطلب را چگونه با یکدیگر جمع نموده و تبیین نماییم.



می‌گوییم این دو مطلب با یکدیگر منافات ندارد، زیرا اضافه بر این که اجتهاد در بعضی از موارد براساس مدارک نقلی مانند معاد و امامت است منظور از نفی استدلالات عقلیه در اصول دین نفی مستقلات عقلیه نیست بلکه حجت بودن مستقلات عقلیه قطعی و روشن است؛ بنابراین لزوم اجتهاد در اصول دین یکی از این دو معنی است.

الف) اصول دین براساس مستقلات عقلیه و عقل فطری باشد مانند مسأله توحید و نبوت.

ب) اصول دین براساس مدارک معتبره و مستند باشد مانند مسأله معاد و امامت.

در هر حال در اصول دین تقلید و تبعیت از نظر دیگران جایز نیست بلکه خود فهمیدن و رسیدن به مطلب به صورت شکوفایی عقل فطری است. گرچه با تذکر مذکور باشد مانند مسائل مربوط به توحید و نبوت و یا به صورت فهمیدن مطالب در سطوح مختلف از کتاب و سنت.

۳- اگر گفته شود آنچه در مورد فلاسفه گفته شد که وحی و مدارک شرعی نفیاً و اثباتاً برای آن‌ها مطرح نیست، نسبت به فلاسفه غیر اسلامی و یا بطور کلی درباره‌ی اساس روش فلسفی به معنای خاص کلمه است، همان‌طور



که فیلسوف شهیر حاج ملا هادی سبزواری در شرح منظومه خود، قسمت
فلسفه صفحه ۶۸ در تعلیقه ای که برای عبارت:

ضروره القضیه الفعلیه

لوازم الاول و

المهیة

آورده، فرموده است:

« قولنا المتصدین لمعرفة الحقایق و هم اربع فرق، لانهم اما
ان يصلوا اليها بمجرد الفكر او بمجرد تصفيه النفس بالتخليه و
التخليه او بالجمع بينهما فالجامعون هم الاشراقیون و المصفون هم
الصوفیه و المقصرون على الفكر اما يواضبون موافقه اوضاع مله
الادیان و هم المتكلمون او يبحثون على الاطلاق و هم المشائون و
الفكر مشى العقل اذ الفكر حركة من المطالب الى المبادى و من
المبادى الى المطالب».

آنهایی که در جستجوی شناسایی حقایق هستند و به چهار
گروه تقسیم می شوند، چون آن ها یا با فکر فقط برای وصول به
حقایق در تلاشند و یا با تصفیه به پاکیزگی از بدی ها و سپس به
زینت دادن نفس به خوبی ها، این معرفت را تحصیل می کنند و یا به
جمع بین این دو. و آنان که جمع بین فکر و تصفیه تنها پرداخته اند



صوفیه اند و کسانی که به فکر تنها اکتفا نمودند با رعایت ادیان، متکلمین هستند و آن ها که به فکر تنها اکتفا نموده بدون قید رعایت ادیان و شرایع فلاسفهٔ مشاء می باشند.

ولی فلاسفهٔ اسلامی، مکرراً تصریح کرده اند، فلسفه ای که بر خلاف شرع و شریعت باشد مطرودند و خود متعبد به موازین شرعی بوده اند. می گوئیم جمعی از فلاسفه اسلامی با تسلط و اطلاع کامل نسبت به مبانی فلسفی، تنها در مسائل و مباحثی که در ارتباط با مسائل اسلامی نیست و یا احیاناً توافق دارد، از آن مباحث استفاده کرده اند ولی در مواردی که با موافقت با موازین و مدارک وحی ندارد کاملاً متعبد به وحی و جانب مکتب وحی را گرفته و به آن معتقدند.

البته چنین افرادی در حقیقت همان فقیه در دین و عالم ربانی هستند و جمعی دیگر از فلاسفه اسلامی با این که تقید به اسلام دارند، عملاً در مباحث علمی؛ افکار و آرای نوابغ و بزرگان بشری را محور قرار داده اند و به تفکر خود در مسائل مختلف تکیه می کنند تا آن جا که اگر نتایج حاصله از مکتب وحی با افکار آنان موافق نباشند به تأویل و توجیه مدارک وحی می پردازند که مطلب پایان مقاله یکی از شواهد این گفتار است.



مکتب عرفان و اشراق

عرفا و اشراقیون با تفاوتی که دارند، در این جهت مشترکند که بین عقل و کشف جمع نموده و به هر دو - هر یک را در حدی - بها داده اند، نه به این معنی که باید عقل و کشف همراه با هم در همهٔ موارد باشند و برای کشف حقایق، هم عقل و هم کشف مثبت و شاهد باشد بلکه هر یک در هر موردی که راه یابد مورد قبول و پذیرش است.

از مطالب گذشته، روشن می شود که این روش هم مخدوش و اشکالاتی که در روش دوم و سوم گفته شد در این مورد نیز صادق است. اینان بیشتر از فلاسفه به تأویل و توجیه آیات و روایات پرداخته و برای اثبات نظرات خود به متشابهات از آیات و احادیث تمسک می نمایند.

مکتب وحی

با توجه به آنچه که گذشت، در می یابیم؛ میزان در کشف حقایق عقل فطری است و به اصطلاح در حدود مستقلات عقلیه، عقل؛ حجتی است قطعی و آن گاه که به وسیلهٔ همین عقل فطری به مکتب وحی راه پیدا کرده و به خداوند و رسالت معتقد شدیم، میزان همان مکتب وحی خواهد بود که باید در آن تدبر نموده و از آن بهره مند شد، همانند کسی که در پناه نور شمع در بیابان



تاریک پر از سنگ و خار و گوهر هایی ارزنده، به جستجوی گوهرهای نفیس پرداخته آنگاه با منبعی بسیار نورانی مواجه شده باشد؛ بدیهی است که در این صورت باید هر چه بهتر از پرتو آن نور استفاده نماید.

ناگفته نماند که در بررسی و استفاده از مکتب وحی و گفتار مستند و روشن آن به مطالبی که مخالف عقل فطری باشد برخورد نخواهیم کرد، و اگر در مقابل مطالب مستفاد از قرآن و حدیث استدلالاتی از دانشمندان و فلاسفه (که خود با یکدیگر در آن ها اختلاف دارند)، قرار گیرد؛ بدیهی است آنچه مستفاد از مکتب وحی است بدون هیچ گونه توجیه و تأویلی مورد قبول است. چرا که آنچه به نام استدلال عقلی در مقابل هم قرار گرفته است، احتمال خطا در هریک؛ بلکه احیاناً در همه آن ها وجود دارد^۱ و به همین حقیقت تعقل و تفکر و تمسک به کتاب و عترت - مکتب وحی - با توجه به توضیحاتی که قبلاً گفته شد مکرر در قرآن و حدیث ارشاد شده است که به بعضی از آنها اشاره می شود:^۲

۱- و روشن است در مواردی که ظاهر وحی با عقل نظری و مستقلات عقلیه یا آنچه که بر اساس بدیهیات نهاده شده است، مخالف باشد، اگر سندش قطعی باشد توجیه می شود و در چنین مواردی توجیه آن در خود وحی به بهترین صورت آمده است از قبیل آیه شریفه: (إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ) التیامه/۲۳. (و نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي) الحجر/۲۹. و اگر سند صحیح نداشته باشد و توجیه روشنی هم برای او نباشد مردود خواهد بود.

۲- شواهد یاد شده بعد از قبول وحی بوسیله عقل است.



۱- (أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ)¹

آیا فکر نمی کنید در خودتان (آیا با خود فکر نمی کنید). خلق نکرده است خداوند آسمان ها و زمین و آن چه بین آن دو می باشند مگر به حق و مدتی معین و همانا بسیاری از مردم به لقاء پروردگار خود کافرند.

۲- (وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا)²

آنچه را پیامبر برای شما آورده است بگیرید و آنچه را که نهی نموده است ترک نمایید.

۳- « عن ابي عبد الله (ع) قال حجه الله على العباد النبي، و

الحجه فيما بين العباد وبين الله العقل»³

۱- روم / ۸

۲- حشر / ۷

۳- اصول کافی، ج ۱، کتاب العقل و الجهل، حدیث ۲۲، ج ۲، ص ۲۵.



امام ششم (ع) فرمودند: حجت خداوند بر مردم پیامبر اکرم (ص) است و حجت بین بندگان و خداوند عقل است (به وسیله عقل به پیامبر که حجت خدا است معتقد می شوند)

۴- « یا هشام! ما بعث الله انبیاءه و رسله إلی عباده إلا

لیعقلوا عن الله.»^۱

حضرت موسی بن جعفر (ع) به هشام فرمودند: خداوند انبیا و رسولان خود را به سوی مردم نفرستاده است مگر آن که بگیرند و بیابند از جانب خداوند، یعنی یک طریق خداوند به سوی خود قرار داده است و آن پیامبران و رسولانند تا آن که مطالب حق الهیه را خلاق از آن ها بگیرند .

۵- « من اخذ دینه من کتاب الله و سنه نبیه صلوات الله علیه

و آله زالت الجبال قبل ان یزول و من اخذ دینه من افواه الرجال ردّته الرجال»^۲

امام (ع) فرمودند: هر که دین خود (عقاید و مسائل گوناگون

سعادت بخش) را از کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) بگیرد، کوه ها

۱- اصول کافی، کتاب العقل و الجهل، حدیث ۱۲، ج ۲، ص ۱۶.

۲- اصول کافی، خطبه الکتاب، ج ۱.



تکان می خورد و آن استوار و پا برجا است و هر کس دین خود را از دهان مردم بگیرد همان مردم او را از آنچه گرفته است دور می سازند. بعد از ارائه میزان صحیح در رسیدن به حقایق، به مقایسه بعضی از نتایج روش صحیح (تعقل و تدبر در مکتب وحی) با نتیجه بعضی از مکتب های بشری می پردازیم.



معاد جسمانی و روحانی

از مسائلی که به خوبی تضاد بین مستفاد از قرآن و حدیث را با حاصل افکار فلاسفه و عرفا روشن می سازد، مسئله معاد است. در بررسی مسئله معاد ابتدا به قرآن و حدیث مراجعه نموده به دقت آنچه از قرآن و حدیث معتبر استفاده می شود به دست آورده تا از غیر مکتب وحی مغز و قلب خود را اشباع نکرده باشیم و سپس نظریه فیلسوف شهیر آخوند ملاصدرا را که روش فلسفی و عرفانی ایشان در قرون اخیر محور فلسفه و عرفان است تشریح می کنیم، آنگاه مغایرت آن را با مستفاد از آیات شریفه قرآن و احادیث معتبره در می یابیم و در نهایت بعضی از تأویلات این فیلسوف شهیر را در این بحث ملاحظه می کنیم.

از بررسی آیات و احادیث در خصوص جسمانی بودن معاد همان طور که خواهیم دید به صراحت استفاده می شود که در عالم نشأت قیامت بدن های عنصری خاکی - که از اجزای بدن های دنیوی انسان است - در ارتباط با ارواح بوده و محشور می شوند نه این که در عالم قیامت فقط ارواح باشند و بس، یا آن که ارواح با صوری جسمانی که فقط دارای مقدار هستند و نفس آن ها را انشأ نموده در ارتباط و از عناصر مادی این عالم هرگز اثری در قیامت نباشد.



آیات کریمه قرآن

آیات قرآن در این مورد بسیار و متعدد است که بعضی از آن ها را

متذکر می شویم.

۱- (وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ

هِيَ رَمِيمٌ * قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ) ۱

و برای ما مثلی زد که گفت این استخوان های پوسیده را باز

که زنده می کند؟ * بگو آن خدایی زنده می کند که اول بار آن ها را

حیات بخشید و او به هر خلقت داناست.

در این آیه شریفه به صراحت احیاء و زنده ساختن همان استخوان

پوسیده و پودر شده را اعلام فرموده است و به قدرت خود که این استخوان ها

نبوده و او را موجود ساخته توجه داده است.

۲- (أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ) ۲

آیا آدمی می پندارد که ما دیگر ابداً استخوان های او را باز

جمع نمی کنیم؟

۱- یس / ۷۸ و ۷۹

۲- قیامت / ۳



در این آیه شریفه پندار نادرست انسان منکر قیامت، که انکار جمع استخوان های از بین رفته را نموده است نکوهش فرموده و جمع عظام و استخوان های پوسیده را که فرع بر تفرق آن ها است با همین نکوهش ابلاغ کرده است.

۳- (وَأَنْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِرُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) ۱

و بنگر در استخوان های آن که چگونه درهمش پیوسته و گوشت بر آن پوشانیم چون این کار بر او آشکار و روشن گردید گفت: همانا اکنون به حقیقت و یقین می دانم که خداوند بر هر چیز قادر و تواناست.

این آیه شریفه به خوبی معاد را مجسم نموده و زنده شدن پس از صد سال متلاشی شدن مرکب عزیر را به صورت روئیدن گوشت بر استخوان های نشان داده است و به صراحت ارتباط روح را با همین اجزای دنیوی ابلاغ فرموده است.

۴- (وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ) ۲

۱- بقره / ۲۵۹

۲- حج / ۷



یقیناً خداوند مردگان را از قبرها بر می انگیزد.
 بدیهی است که ارواح در قبور نمی باشند و همان بدن های پوسیده
 شده در قبر هایند که زنده می شوند.

احادیث شریفه

روایات معتبر در این مورد نیز مانند آیات قرآن بسیار است که برخی
 از آن ها ذیلاً ذکر می شود:

۱- « فی الاحتجاج: عن الصادق (ع) انه سئل: عن الناس
 يحشرون يوم القيامة عراه؟ قال (ع) بل يحشرون فی أكفانهم، قال: انی
 لهم بالاکفان. و قد بليت؟! قال (ع): إنّ الذی أحيأ أبدانهم جدّد
 أكفانهم.»^۱

از حضرت صادق (ع) سؤال شد آیا مردم روز قیامت عربان
 محشور می شوند؟ حضرت فرمودند: محشور می شوند در کفن های
 خود. گفته شد کفنی برای آن ها نیست؟ فرمود: آن کسی که زنده می
 سازد بدن های آن ها را، تجدید می نماید کفن های آنان را.

۱- الاحتجاج. احتجاجات الامام ابی عبدالله (ع) - من سؤال الزندیق الذی سأل ابا عبدالله (ع) عن مسائل کثیره، ج
 ۲، ص ۲۴۶، طبع انتشارات اسوه، ۱۴۱۳ هـ



۲- « عن الصادق(ع) قال: إذا أراد الله أن يبعث الخلق أمطر السماء أربعين صاحباً فاجتمعت الاوصال و نبتت اللحوم»^۱
 حضرت صادق(ع) فرمودند: هنگامی که خداوند بخواهد خلق را زنده سازد، چهل روز باران بر زمین می بارد، آن گاه اعضاء جمع شده و استخوان ها می رویند.

۳- « عن الصادق(ع) قال: اتى جبرئيل رسول الله(ص) فاخذه و فاخرجه الى البقيع فانتهى به إلى قبر فصوّت بصاحبه فقال: قم باذن الله، فخرج منه رجل ابيض الرأس و اللحيه يمسح التراب عن وجهه و هو يقول: الحمد لله و الله اكبر، فقال جبرئيل: عد باذن الله، ثم انتهى به الى قبر آخر، فقال: قم باذن الله فخرج منه رجل مسود الوجه و هو يقول: يا حسرتاه يا ثوراه، ثم قال له جبرئيل: عد الى ما كنت باذن الله فقال: يا محمد هكذا يحشرون يوم القيامه، و المؤمنون يقولون هذا القول، و هولاء يقولون ما ترى»^۲

۱- بحار الانوار، كتاب العدل و المعاد، باب اثبات الحشر و كفيته، ح ۱ و ۸، ۳۳/۷.

۲- بحار الانوار، كتاب العدل و المعاد، باب اثبات الحشر و كفيته، ح ۸، ۳۹/۷.



از حضرت صادق (ع) نقل کرده است: « جبرئیل (ع) نزد رسول اکرم (ص) آمد و حضرت را به بقیع برد. در آنجا به قبری رسید. صاحب آن قبر را صدا زد و گفت: برخیز! به اذن خداوند از قبر، مردی موی سر و صورت سفید شده از قبر برخاست. خاک از صورت خود دور می کرد و می گفت: الحمد لله و الله اکبر. جبرئیل گفت: برگرد به اذن خداوند! بعد به سوی قبر دیگری رفت و گفت: برخیز به اذن خداوند! مردی صورت سیه شده برخاست و می گفت: یاحسرتاه یا ثبوره! جبرئیل گفت: برگرد مانند حالت سابق خود. آنگاه گفت: یا محمد! این چنین محشور می شوند روز قیامت و مؤمنین در هنگام حشر آن کلمات را می گویند و دیگران آنچه دیدی می گویند. از مجموعه آیات و روایات (که به عنوان نمونه قسمتی از آیات و روایات را نقل کردیم) بخوبی استفاده شد که در نشأت قیامت، روح انسان ها با بدن عنصری مادی دنیوی محشور می شوند.

نظر آخوند ملاصدرا در مسئله معاد جسمانی

با توجه به اینکه آخوند ملاصدرا فیلسوف شهیر، در موارد بسیاری تصریح می کند به این که معاد در معاد آنچه عود می کند در قیامت همین بدن



است به عین همین بدن ولی مکرر تصریح کرده است که مقصود از عین این بدن، بدن عنصری مادی نیست. بلکه صورت بدون ماده است که قائم به نفس و انشاء شده نفس از ملکات نفسانی است و این صورت که نشاندهنده انسان دنیوی برای متوسطین از مردم است و انسان های کامل فقط روح آن ها در آن نشئه می باشد.

اکنون قسمتی از عبارت آخوند ملاصدرا را یادآوری می شویم:

۱- « فکل جوهر نفسانی مفارق یلزم شبح مثالی ینشأ منه بحسب ملکاته و اخلاقه و هیأته النفسانیه بلا مدخلیه الاستعدادات و حرکات المواد کما فی هذا العالم شیئاً فشیئاً» الی ان قال « فان قلت: النصوص القرآنیه دالّه علی ان البدن الاخروی لکلّ انسان هو بعینه هذا البدن الدنیوی له. قلنا: نعم ولكن من حیث الصوره لامن حیث ماده و تمام کل شیء بصورته لابمادته.»

پس هر جوهر مفارق نفسانی شبحی مثالی لازم دارد که از نفس به حسب ملکاتش انشاء شده است، بدون مدخلیت استعداد است و حرکات مواد آنچنان که در دنیا می باشد، تا آن که می فرماید: اگر بگویی دلیل های قطعی قرآنی اثبات می کند که همین بدن دنیوی در



قیامت خواهد بود، گوئیم: درست است که بدن دنیایی است ولیکن از حیث صورت نه ماده، زیرا شیئیت شیئی به صورت اوست نه به ماده.

۲- « و انزل من هذا المرتبه من الاعتقاد فی باب المعاد و

حشر الاجساد، اعتقاد علماء الکلام کالامام الرازی و نظرائه بناء علی أن المعاد عندهم عبارة عن جمع متفرقات اجزاء مادیه لاعضاء اصلیه باقیه عندهم» الی ان قال: « و لایخفی علی ذی بصیره ان النشأه الثانيه طور آخر من الوجود یباین هذا الطور المخلوق من التراب و الماء و الطین، و ان الموت و البعث ابتداء حركه الوجود الی الله او القرب منه لا العود الی الخلقه المادیه و البدن الترابی الكثیر الظلمانی.»^۱

« و پست تر و پایین تر از این مرتبه (که قبلاً ذکر شده است)

از نظر اعتقادی در باب معاد و محشور شدن جسدها اعتقاد علماء کلام مانند امام فخر رازی و همفکران اوست که معاد نزد آنان همان جمع متفرقات از اجزاء مادیه است. در ارتباط با اجزاء اصلیه باقیمانده، تا

۱- اسفار، ج ۹، ص ۱۵۳، طبع بیروت. و در صفحات ۲۱، ۳۹، ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۶، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۸ مطلب فوق به وضوح نیز بیان شده است.



این که می گوید: و بر هیچ صاحب نظری مخفی نیست که نشأه دوم جریان دیگری است از وجود، مابین این جریان پدید آمده از خاک و آب و گل و این که مرگ و حشر ابتداء حرکت وجود به سوی خداوند متعال است یا قرب به او نه عود و برگشت و بسوی خلقت مادی و بدن خاکی کثیف ظلمانی.

از آنچه گفته شده بخوبی و روشنی تغایر مستفاد از قرآن کریم و احادیث معتبر و گفتار آخوند ملاصدرا مشخص گردید. آری آخوند ملاصدرا اسم جسم و جسمانی همین بدن و امثال آن را بسیار آورده است، اما تصریح نموده که مقصود از این بدن، بدن عنصری - مادی نیست.

رد نظریه ملاصدرا در گفتار سه شخصیت ارزنده

در تتمه این بحث گفتار سه شخصیت ارزنده علم و تقوا، مرحوم آیت الله میرزا احمد آشتیانی (ره)، آیت الله حاج شیخ محمدتقی آملی (ره) و مرحوم آیت الله سید احمد خوانساری (ره) که مطلب را بخوبی تشریح کرده و مخالف نظریه آخوند ملاصدرا را با مستفاد از شرع کتاب و سنت تصریح نموده اند نقل می گردد:

۱- مرحوم میرزا احمد آشتیانی (ره) بعد از اثبات اصل معاد می گوید:



« الثاني إنه بعد ما ثبت بحكم العقل و النقل لزوم المعاد و يوم الجزاء وقع البحث فى ان ما ينتقل إليه الارواح فى القيامة الكبرى و يوم الحساب، هل هو عين الابدان الدنيويه الباليه العنصريه بشمل شتاتها و جمع جهاتها بامرہ تبارک و تعالى كما يقتضيه الاعتبار حيث ان النفس خالفت او اطاعت و انقادت لما كانت بتلك الجوارح فحسن المجازات و كمال المكافات بأن يكون المجازى عين من اطاع أو عصى أم لا، تنتقل الى صور مجردة تعليميه ذات امتداد نظير القوالب المثاليته و الصور المرآتيه؟»

الى ان قال:

« ما وقع التصريح به فى القرآن الكريم هو الاول، كما فى جواب سؤال ابراهيم(ع) حيث قال: رب ارنى كيف تحيى الموتى قال اولم ... حكيم و قوله تعالى جواب (ايحسب الانسان ان لن نجمع عظامه بلى قادرين على ان نسوى بنانه) و قوله عز شأنه فى جواب سؤال من يحيى العظام و هى رميم قل يحييها الذى انشأها اول مره و هو بكل خلق عليم و غير ذلك من الآيات.»

الى ان قال:



« ولکن جماعه من اهل الحکمه المتعارفه ذهبوا لشبهه

عرضت لهم الى الثانى و لا بد لنا من حلها و دفعها بعون الله تعالى.»^۱

دوم: بعد از آن که به حکم عقل و نقل لزوم معاد و روز جزا ثابت شد، بحث در این است که آن چیزی که ارواح در قیامت و روز حساب به آن تعلق می گیرد عین بدن های دنیوی مادی است به این که اجزاء پراکنده همان بدن دنیوی جمع شود به امر خداوند تبارک و تعالی چنان که اعتبار عقلائی همین مطلب را اقتضاء می کند، زیرا که مخالفت فرامین الهی و یا موافقت و اطاعت آن چون با جوارح است پس نیکو است که مجازات و عقوبت هم از برای همان ها باشد. به این بیان که مجازات شوند، همان اطاعت کننده و یا نافرمانی کننده باشد و یا این که چنین نباشد بلکه ارواح به صورت های مجرده تعلیمیه که دارای امتداد هستند مثل قالب های مثالی و صورت های مرآتیه منتقل می شوند.

بعد ایشان می فرماید:

آنچه قرآن کریم به آن تصریح دارد قول اول است کما این که در سؤال حضرت ابراهیم (ع) که گفت خدایا! چگونه زنده می گردانی مردگان را ... و قول خداوند که در جواب فرمود: « آیا گمان می کند انسان که ما

۱- لوامع الحقایق، مبحث المعاد، ص ۳۹ و ۴۰.



استخوان های او را هرگز جمع نمی کنیم بلکه جمع می کنیم آن استخوان ها را و حال آن که ما قادریم سرانگشتانش را به حال اول برگردانیم.»
و قول خداوند بلند مرتبه در جواب سؤال (کسی که استخوان پوسیده ای را آورد نزد پیامبر اکرم(ص) و آن را فشرد و گفت:) « کیست که زنده گرداند استخوان های پوسیده را و حال آن که آن ها متلاشی شده اند؟ بگو: ای پیامبر! زنده می گرداند این استخوان های پوسیده را همان کسی که در ابتدا آن ها را خلق کرده و او به هر نوع خلق کردنی (چه از اول چیزی نباشد و یا چیزی باشد و پراکنده شود و بخواهد آن را دوباره مثل روز اول گرداند) دانا و تواناست» و غیر ذلک از آیات قرآن کریم که تصریح با بازگشت همین بدن عنصری دارد.

سپس مرحوم آشتیانی اضافه می کند:

ولکن عده ای از اهل حکمت متعارفه (فلاسفه) به خاطر شبهه ای که برای آن ها ایجاد شده قائل به قول دوم (تعلق روح در قیامت به صورت ها قالب های مثالی) شده اند و ما ناچاریم که آن شبهه را حل کنیم به یاری خداوند متعال.

آن گاه خلاصه ای از مسلک آخوند ملاصدرا را آورده و انتقاد نموده،

می فرماید:



« فانكار المعاد الجسماني و عود الارواح الى الاجسام الذي يساعده العقل السليم يخالف نص القرآن بل جميع الاديان و انكار لما هو ضروري الاسلام، اعادنا الله تعالى من زلات الاوهام و تسويلات الشيطان.»^۱

انكار معاد جسماني و عود ارواح به اجسام كه عقل هم مساعد اوست مخالف نص قرآن بلکه جميعه اديان و انكار ضروري اسلام است و خداوند ما را از لغزش های وهم و فکرهاى شیطانی نگهدارد.

۲- مرحوم آیت الله حاج سید احمد خوانساری(ره) در بحث معاد فرموده است:

« ثم ان البدن المحشور فى يوم النشور البدن العنصرى كما هو صريح الايات و الاخبار، و قد يقال: ان المحشور ليس البدن العنصرى، بل البدن المثالى المنشأ بائشاء النفس باذن الله تعالى، والمختلف بالاختلاف الملكات الحاصله فى الدنيا.

سپس بدرستی بدنی که محشور می شود در روز قیامت بدن مادی است، چنان که این مطلب صریح آیات قرآن و روایات است و

۱- لوامع الحقایق، مبحث المعاد، ص ۳۹ و ۴۰.



گاهی گفته شده که محشور در قیامت بدن مادی نیست بلکه بدن مثالی است که بوجود آمده به وسیله نفس به اذن خداوند متعال و آن بدن مثالی مختلف است به اختلاف ملکات نفسانیه ای که در دنیا حاصل شده است.

و سپس ایشان شروع می کنند در ذکر شبهات و جواب از آن ها و می فرمایند:

وفی المقام الشبهات تدعوا الی القول المذکر^۱

در این بحث شبهاتی وجود دارد که آن شبهات اقتضاء قول دوم را دارد (که محشور در قیامت بدن مثالی است). و بعد شبهات را ذکر کرده و جواب می دهند.

و سپس آیات و روایات اثبات کننده معاد به معنایی که گفته شده را می آورند.

۳- مرحوم آیت الله میرزا محمدتقی آملی (ره) فقیه و فیلسوف، در تعلیق شرح منظومه درالفوائد پس از توضیح و تعلیق بر مختار منصف می فرماید:

۱- العقائد الحقه، اثبات المعاد، ص ۲۵۵، ط الاولی، ۱۴۲۱ هـ



« هذا غاية ما يمكن ان يقال فى هذه الطريقه و لكن الانصاف انه عين انحصار المعاد بالروحانى لكن بعبارة اخفى فانه بعد فرض كون شئيه الشىء بصورته و ان صورته ذات النفس هو نفسه و ان المادة الدنيويه لمكان عدم مدخلتها فى قوام الشىء لايحشر، و ان المحشور هو النفس، غاية الامر اما مع إنشائها لبدن مثالى قائم بها قياماً صدورياً مجرداً عن المادة و لوازمها الا المقدار كما فى نفوس المتوسطين من اصحاب الشمال او اصحاب اليمين و اما بدون ذلك ايضاً كما فى المقربين (و لعمرى) ان هذا غير مطابق مع ما نطق عليه الشرع المقدس على صاعده السلام و التحية و انا اشهد الله و ملائكته و انبيائه و رسله انى اعتقد فى هذه الساعه و هى ساعه الثلاث من يوم الاحد الرابع عشر من شهر شعبان المعظم سنه ۱۳۶۸ فى امر المعاد الجسمانى بما نطق به القرآن الكريم و اعتقد به محمد(ص) و الائمه المعصومين صلوات الله عليهم اجمعين و عليه اطبقت الامه الاسلاميه...»^۱.

۱- دررالفوائد، الآملی، فى المعاد الجسمانى، ج ۲، ص ۴۶۰، ط: دارالتفسير للطباعة و النشر، قم، الثلاثه ۱۳۷۴ هـ.ش.



این نهایت چیزی است که در این طریقه می توان گفت و لکن حقیقت مطلب این است که این مطلب عین انحصار معاد است به روحانی، لکن به گونه ای بسیار مخفی پس بدرستی که بعد از فرض بودن شیئیت شیء به صورتش. و این که صورت صاحب نفس همان نفسش است. و این که ماده دنیوی به خاطر عدم مدخلیتش در قوام شیء، محشور نمی شود. و این که محشور شونده در قیامت همان نفس است نهایت امر یا با انشاء نفس بدن مثالی قائم به آن نفس که این قیام به نوع صدوری مجرد از ماده و لوازم آن ماده بجز مقدار چنانچه این مطلب در نفوس متوسطه از اصحاب شمال (جهنمی ها) و یا اصحاب یمین (بهشتی ها) وجود دارد. و یا این که بدون انشاء نفس است بدن مثالی را چنان که این مورد برای مقربین است، و لکن قسم به جان خودم که این عقیده مطابق نیست با آنچه که شرع مقدس گفته که بر مبلغ و مبین آن (پیامبر اکرم(ص)) سلام و تحیت باد و من شاهد می گیرم خداوند و ملائکه اش و انبیاء و رسلش را که من اعتقاد دارم در این ساعت که ساعت ۳ روز یکشنبه چهاردهم ماه شعبان المعظم سال ۱۳۶۸ است در امر معاد جسمانی به آنچه که نطق کرده به آن



قرآن کریم و اعتقاد داشته به آن حضرت محمد(ص) و ائمه معصومین صلوات الله عليهم اجمعین و بر آن اتفاق دارد امت اسلامی. در این سه سخن به شدت نظریهٔ آخوند ملاصدرا رد شده است و همان معاد جسمانی به معنای مورد نظر عموم فقها و محدثین تثبیت گردیده است.

